

کلیات اشعار باقی غزنوی

مقاله، مقدمه، ویرایش، فهرست‌ها

دکتر محمد سرور مولایی



انتشارات معین

صوفی تبریزی، ع. باقی، - ۱۰۳۹ ق.	سرشناسه
کلیات اشعار باقی غزنوی، مقدمات و مقدمه و ویرایش و فهرستها محمد سرور مولای	عنوان و نام پدیدآور
تهران: معین، ۱۳۹۶	مشخصات نشر
صدوشانزده + ۴۴۳ ص.	مشخصات ظاهری
978-964-165-154-3	شابک
فیفا	وضعیت فهرست نویسی
نمایه.	یادداشت
شعر فارسی - قرن ۱۱ ق.	موضوع
Persian poetry - 17th century	موضوع
مولایی، محمد سرور، ۱۳۲۴ -	شناسه افزوده
PIR ۶۳۹۴ / ۵ / ۱۱۶ ۱۳۹۶	رده بندی کنگره
۸ فا ۱ / ۴	رده بندی دیویی
۴۶۱۶۸۶۱	شماره کتابشناسی ملی



انتشارات معین

روبه‌روی دانشگاه تهران، فخررازی، فاتحی داریان، پلاک

کلیات اشعار باقی غزنوی

مقابله، مقدمه، ویرایش، فهرست‌ها: دکتر محمد سرور مولایی

چاپ اول: ۱۳۹۶

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

طرح جلد: پارسوا باشی

حروفنگار و صفحه‌آرا: ابراهیم توکلی

لیتوگرافی: باختر

چاپ: غزال

قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

فهرست

۳	غزلیات
۲۷۵	قصاید
۲۸۳	ترجیع بند و ترکیب بند و تصنیف
۲۸۹	قطعات بامعانی منظم
۳۱۷	رباعیات
۳۵۵	مثنویات
۳۷۹	فردیات
۳۸۹	معماها
۳۹۵	مکاتبات منظوم و مثنوی
۳۹۷	فهرست نام‌ها و مکان‌ها و...
۴۰۳	فهرست مطلع‌ها

به نام خداوند جان و خرد

پیشکش به استاد فرزانه محمد اکبر سنا غزنوی

آگاهی ما از سده‌های چون و فراز و فرود شعر فارسی دری در سده‌های دهم تا دوازدهم قمری از مراکزی چون کابل و غزنه... به دلایل گونه‌گون کاستی‌های بسیار دارد. یکی از آنها توجه بیشتر تذکره‌نگاران و تاریخ‌نویسان به حوزه هند به‌ویژه در روزگار فرمانروایی پادشاهان گورکانی و روی نهادن خداوندان ترک و طبرستان بر هنر و دانش و فن از گستره جغرافیایی زبان فارسی به آن دیار و دربارهای پیوسته به آن، در آثار وی یافتن حامی‌ها و مخاطبان سخن‌شناس و خریداران کالای شاعران و نویسندگان و دانشیان و اهل پیشه صنعت است.

دلیل دیگر که به روزگار ما مربوط می‌شود بسنده کردن پژوهشگران تاریخ‌های شعر و ادبیات به بررسی و پژوهش در دوره‌ها و سلسله‌های خاص و شاعران و نویسندگان و دانشیان برجسته آن دوره‌ها و نپرداختن یا کم‌توجهی به دوره‌های تاریک‌تر پس از روزگاران رونق در مراکزی است که پیشتر از آن از شمار و کانون‌های مهم تولید آثار ادبی و علمی بوده است که از منظری وضعیت این مراکز و کانونها پس از سرآمدن دوران شکوه و جلال آنها و جنگ‌ها و بازخورد مردمان آن شهرها در دوره‌های بعد با میراث ادبی و علمی بازمانده از آن دوره‌ها باید برای پژوهشگران پرسش‌برانگیز و چالش‌آفرین باشد.

دلیل نام بردن از کابل و غزنه درین اشارت آن است که در گام نخست، بررسی کلیات اشعار قاضی عبدالباقی «باقی» غزنوی، زنده در نیمه دوم سده یازده و نیمه اول سده دوازدهم است و در گام دیگر رابطه قاضی باقی غزنوی با کابل و نشستن او بر مسند قضاوت در کابل و سدیگر اینکه درین دوره صوبه کابل که غزنه نیز جزو توابع آن بوده است، یکی از صوبه‌های مهم قلمرو فرمانروایی پادشاهان گورکانی هند است و چهارم آنکه در کلیات اشعار و آثار باقی غزنوی انبوهی از آگاهی‌های گمشده درین دوره ثبت شده که غالباً در منابع تاریخی نیامده است. قاضی باقی غزنوی هم به دلیل شخصیت علمی و عرفانی و مردمی خویش و هم به دلیل عهده‌دار بودن شغل قضا و ارتباط داشتن با حاکمان و صوبه‌داران و دیگر کارگزاران و دیوانیان و هم به دلیل

زندگی در دوره‌ای خاص، آنها را جابه‌جا مطرح کرده است. به این ترتیب کلیات اشعار او هرچند از نظر کمیّت در قیاس با شاعران دیوان‌دار، کم‌حجم است ولی از منظر کیفیت و دربرداشتن بسیاری از اطلاعات و ثبت رخدادهای زمانه و واکنش در برابر آنها بر دیوانهای پر حجم و حتی منابع تاریخی این دوره برتری دارد.

در این دوره تاریخی شهر کابل مرکز صوبه بزرگی است که در اصطلاح دیوانی آن روزگار صوبه کابل نامیده می‌شود. دلیل‌های توجه پادشاهان گورکانی به صوبه کابل و اهمیت این صوبه را اینگونه می‌توان برشمرد:

شهر دابا نخستین پایتخت سلسله گورکانیان است که ظهیرالدین محمد بابر (۸۸۷-۹۲۷ ق) بنیان‌گذار آن است. گور بابر و چندتن از افراد خاندان او درین شهر است. تنی چند از فرزندان بابر درین شهر زاده و پرورش یافته‌اند. موقعیت جغرافیایی کابل که از سوی جنوب و غرب با قلمرو صفوی و از جانب شمال با قلمرو نفوذ خانهای ازبک و حاکمان بخارا هم‌مرز بوده است. به همین سبب‌ها با آنکه پس از بابر پایتخت از کابل به دهلی و آگره منتقل گردید، جانشینان بابر هرکدام در دوره فرمانروایی خویش به قصد زیارت گور او دیگر خویشاوندان و چه با مقاصد سیاسی و نظامی و چه به قصد شکار و تفریح باها به کابل آمده‌اند و گاه چهار پنج ماه درین شهر به سر برده‌اند و درست به همین دلایل در عمران و آبادی شهر کابل و احداث باغها و تفرجگاه‌ها و کاخ‌ها و شکارگاه‌ها و مرمت و بازسازی درهای آن شهر اهتمام ورزیده‌اند. به دلیل همین اهمیت صوبه‌داران کابل یا شاهزادگانی مانند سلیمان شکوه و اراشکوه و یا سرداران و امیران توانا و کارداران چون شیرخان، سعیدخان، علیمردان خان، میرالار، اسب‌خان، ظفرخان احسن و بهادر فیروز جنگ، رستم‌خان و امثال آنان بوده‌اند.

همانگونه که شهر و صوبه کابل از منظر نظامی دروازه هند شده می‌شد، دروازه ورود شاعران و ادیبان و دانشمندان و خداوندان هنر و صنعت نیز بود. بنا بر رسم و راه پادشاهان گورکانی که دربار و درگاه آنان بر روی این افراد گشاده بود و از آنان به گرمی استقبال به عمل می‌آمد، صوبه‌داران کابل نیز با همان راه و روش ازین افراد به گرمی و احترام استقبال می‌کردند و دربار آنان نیز به وجود اینگونه افراد آراسته بود. نمونه والای برخورد صوبه‌داران کابل و دیگر دیوان‌سالاران، برخورد تحسین برانگیز و افسانه‌ای ظفرخان احسن (۱۰۱۴-۱۰۷۳ ق) در دوره صوبه‌داریش در کابل با سرآمد گویندگان آن روزگار، میرزا عبدالرحیم صائب تبریزی (۱۰۱۶-۱۰۸۶/۱۰۱۸ ق) است که به هنگام سفرش به هند (۱۰۳۴ ق) به کابل رسید و مورد استقبال گرم و نواخت و نوازش و احترام ظفرخان قرار گرفت و تا زمان بازگشت ظفرخان به هند (۱۰۳۷ ق) در کابل ماند و در همین سال با او به هند رفت و در سال ۱۰۴۱ یا ۱۰۴۲ ق با پدرش به اصفهان بازگشت.

قاضی عبدالباقی «باقی» غزنوی در دوره‌ای می‌زیست که دو شاعر بزرگ و استاد و صاحب‌سبک سده‌های یازده و دوازده قمری در آن دوره ظهور کردند. یکی میرزا عبدالرحیم صائب تبریزی و دیگری ابوالعالی میرزا عبدالقادر بیدل عظیم‌آبادی دهلوی (۱۰۵۴-۱۱۳۳ ق.). اگر هفتاد سالگی قاضی باقی غزنوی را با تاریخ آخرین شعرش یعنی سال ۱۱۴۲ ق مقارن بدانیم، وی به هنگام درگذشت صائب تبریزی ده پانزده ساله بوده و چه بسا در آن سن و سال مشق شعر و شاعری می‌کرده و اشعار شاعران طراز اول زبان پارسی از جمله صائب تبریزی را که در آن روزگار در کابل و غزنه شناخته و مطرح بوده می‌خوانده است. با این شمار قاضی باقی غزنوی معاصر میرزا عبدالقادر بیدل و حداقل ده سال پس از درگذشت بیدل، در قید حیات بوده است. در کلیات اشعار باقی چند جای به صائب و سبک و شیوه و کلام او و تأثیرش اشارت‌های صریح وجود دارد. در شمار شگفتی کمترین اشارتی ازین دست به میرزا عبدالقادر بیدل دیده نمی‌شود. این موضوع را از پسند می‌توان بررسی کرد.

۱- ورود صائب به کابل - حیات ادبی و شعر و شاعری موجود در دربار ظفرخان احسن را جداً تحت تأثیر صائب و سبک و شیوه او قرار داد تا آنجا که شخص ظفرخان که ادیب و سخن‌شناس و شاعر بود، شیوه و سبک یا طرز شاعری آن بزرگ را رها کرد و به راه و روش صائب گرائید و در این باره چنین گفت:

طرز یاران پیش احسن بعد ازین مقبول نیست

تازه‌گوئی‌ها را از فیض طبع صائب است

(صفا - تاریخ ادبیات ایران ج ۵، ۱۴۴۳/۲)

از اشارات باقی غزنوی دانسته می‌شود که وی با سبک و شیوه صائب آشنایی دقیق داشته است و در مواردی مصراع‌ها و بیت‌های او را تضمین و برخی از غزلها را ردیف استقبال کرده است. ربود نقد خرد فکر صائب صائب که در کمال صفا نو بسم بینایی است «خوشم به درد که در پرده شکیبایی است بدم به داغ که آینه‌دار حوایی است»^۱

بگفت صائب شیرین سخن به ساحت نظم‌ش

«چو شعر حافظ شیراز انتخاب ندارد»^۲

درین مورد بر بیتی از صائب ایراد گرفته و از عادل فطرتان خواسته است تا با انصاف میان صائب و باقی داوری کنند.

ذکر تشبیهی است در بیتی که صائب گفته است
لیک تنزیهی است در تشبیه آنکو مطلب است
«دست حاجت برنگردد از دعای نیم‌شب
لیک چون معشوق نوحه گشت وقت‌عرض مطلب است»

از شب و زلف بتان شب قصد کردن هست راست
من نمی‌فهمم که نو خطی کجا نیم‌شب است؟
باقیا اصاف می‌خواهم ز عالی فطرتان
حرف صائب یا زمن، زین دو کدامش انطب است؟^۱

ستایش از صائب و تأثیر او و حتی نقد معانی و مضامین او به این موارد ختم نمی‌شود، باقی بنیانی‌ترین کا صائب را که به تعبیر خود صائب «تلاش معنی بیگانه» باشد، پذیرفته و در این راه گام زده است که ما به بی‌ی و ود درین مقدمه بدان خواهیم پرداخت.

۲- باری اگر باقی غزنوی به عنوان یکی از پیروان موفق صائب در حوزه شعری کابل و غزنه بپذیریم که چنین هم هست به این نتیجه می‌رسیم که تأثیر صائب پس از بازگشت او به اصفهان، حداقل تا شصت هفتاد سال پس از آن در شعر پارسی این حوزه پایدار مانده و پیروان و خواستارانی داشته است.

۳- چنانکه پیشتر برشمردم، قاضی باقی غزنوی کم از کم، ده سال پس از درگذشت بیدل در قید حیات بوده است و این دو با وجود هم‌روزگاری، در دو محیط جداگانه ادبی می‌زیسته‌اند. در کلیات باقی که نام بسیاری از شاعران پیشین و هم‌روزگاران و حتی افراد و اشخاص عادی دیگر به گوناگون صورتها و دلیل‌ها یاد شده است، چگونه است که هیچ‌گونه اشارت صریح به میرزا عبدالقادر بیدل و اشعار و معانی و مضامین و آفرینش‌های شریف او دیده نمی‌شود؟ این موضوع نشان می‌دهد که تا زمان حیات قاضی، با وجود پیوستگی‌های ادبی، سیاسی، فرهنگی و بازرگانی کابل و غزنه با هند و فرمانروایان آن، هنوز آوازه بیدل به این شهرها نرسیده است. و اگر به پژوهش‌های بیدل‌شناسان معاصر افغانستانی استناد کنیم و نخستین گام‌های آشنایی با بیدل و اشعار او را در دوره احمدشاه ابدالی (۱۱۶۰-۱۱۸۶ق) و دوره‌ای که فرزند او تیمورشاه مسندنشین حکومت در لاهور بود بدانیم (۱۱۷۰ق) تا دوره تیمورشاه (۱۱۸۶-۱۲۰۷ق) که به قول جمهور در دوره او مجال پرداختن به شعر و استقبال از شاعران پدید آمد، حداقل نیم‌قرن پس از درگذشت بیدل و قاضی، زمان لازم بوده است.

قاضی عبدالباقی غزنوی که دانش‌های ادبی و دینی و فلسفه و حکمت را در غزنه و شاید در محضر پدر و خال (= ماما) و ادیبان و علما و دانشمندان غزنه فراگرفته بود، هنگامی که بر مسند قضای کابل تکیه زد باید بدان پایه از شهرت و اعتبار و کمال علمی و فقهی و پختگی سنی رسیده بوده باشد تا سزاوار چنان جایگاهی باشد و از میان همگنان برگزیده شود. متأسفانه با وجود پایبندی و علاقه شدید قاضی باقی به ذکر سالهای حوادث و وقایع و مناسبت‌های گوناگون، به سال انتصابش به قضای کابل اشاره‌ای در دیوان او وجود ندارد و در منابع در دسترس هم ذکری از سال انتصابش به قضای کابل نیافتیم. در کلیات او شعری در تهنیت جلوس فرخ سیر (حکومت ۱۱۲۴-۱۱۳۱ ق) وجود دارد که بر پایه آن می‌توان گفت انتصاب قاضی باقی غزنوی به منصب قضای کابل پس از پیروزی فرخ سیر بر برادرانش بوده باشد و این مقارن است با دوره سلطان معظم منصب به بهادر شاه پسر اورنگزیب و پدر فرخ سیر. احتمال دارد آنچه را هم که قاضی «فتور دورشاهی» می‌خواند اشاره به همین دوره باشد^۱ بهر حال این اشارت و آن تهنیت به وقتی دلالت دارد که قاضی در دستگاه حکومت سمتی رسمی داشته است. در کلیات باقی شعرها و اشارتهایی هست که نشان می‌دهد ی با اعران کابل رابطه نزدیک داشته است و در پاره‌ای دیگر سخن از سرودن اشعاری و گذراندن آنها، حتی قرائت آنها بر صوبه‌داران کابل یا کارگزاران دیگر در آن شهر می‌رود که بر اساس آنها می‌توان دوره حضور قاضی باقی را در کابل تعیین کرد. چند رخداد مهم دیگر نیز که درین سالها اتفاق افتاده است در اشعار بازمانده از قاضی باقی بازتاب داشته است که به گونه‌ای با زندگی سیاسی - اجتماعی و ساختار شخصیتی قاضی ارتباط دارد.

۱- اشارت کوتاه، تند و انتقادی باقی غزنوی به جفا و ستم‌های گرجی حاکم برگماشته دولت صفوی بر قندهار و نصب حاکمی گرجی ارمنی در غزنه
نه امروز از جفا و ظلم این سگ ملک ویران است
زدست پیر تاریک از قدیم این مای بران است

صد حیف ملک غزنه که بی‌آب و رنگ شد
گم گشت نام و قافیه بر ننگ تنگ شد
تا گرجی ارمنی شده حاکم درین دیار
با هرکه صلح پیش گرفتست جنگ شد

آینه در صفاست مثل، زنگی خبیث

چون عکس خویش دید در آینه زنگ شد

از چشم یار جان به سلامت نمی‌بریم

مژگان برای صید دل ما خدنگ شد^۱

نکته‌های قابل یادآوری در بیت‌های بالا این‌هاست:

بیت نخست که در وزن و قافیه از چهار بیت بعدی مستقل است از نظر محتوایی و اشاره به ستم و بیداد دگین گرجی، باز پسین حاکم صفوی قندهار با بیت‌های بعدی یکی است با این تفاوت که در مصرع ۱یم «پیر تاریک» را همدریف گرگین قرار داده است و مراد از آن لقبی است که مخالفان به پیر روشن یا پیر روشن داده بودند.

دیگر این که بر اساس گزارش‌های تاریخ‌نگاران حد فاصل قلمرو صفویان، در دوره‌هایی که بر قندهار مسلط بود، با حرر گورکانیان تا حدود مقرر بوده است (افغانستان در مسیر تاریخ ۳۰۱) و کسی درین دوره از صلب حاکم ارمنی - گرجی در غزنه یاد نکرده است. سوم آنکه این گرجی - ارمنی می‌تواند همان گرگین - گم - تار باشد که درین صورت با غزنه ارتباطی نمی‌تواند داشته باشد اما قاضی باقی از بی‌آب و ننگ - ننگ غزنه و گم شدن نام و ننگ با وجود این حاکم به صراحت سخن گفته است. از طرفی گرگین - گم - تار به شاه نوازخان گرجی بود و نه ارمنی!! آیا ترادف گرجی - ارمنی در اشارت باقی ترادفی است؟! یا می‌خواهد بگوید گرجی در قندهار و ارمنی در غزنه بر جان و مال و ناموس مردم مسلط شده‌اند! با وجود جستجوی بسیار در منابع به نام و یا لقب حاکم ارمنی مورد اشارت قاضی در غزنه دست نیافتیم. این نکته نیز چونان نکته‌های دیگر درخور بررسی و پژوهش است.

واکنش‌های باقی غزنوی به قیام مردم قندهار به سرکردگی بیرویس خان هوتکی و برافتادن گرگین و برآمدن هوتکی‌ها و زعامت میر ویس خان و گشوده شدن اسماعیل (۱۱۳۵ق) به دست محمود هوتکی (حکومت ۱۱۰۹-۱۱۳۷ق) و نشستن شاه اشرف هوتکی بر تختگاه اصفهان (۱۱۳۷ق) و حکومت شاه حسین هوتکی بر قندهار و مضافات آن، از یک سو نشانه خودآگاهی قاضی باقی غزنوی و از سوی دیگر نشان‌دهنده احترام میر ویس خان به شخص قاضی باقی نیز هست. بر پایدی این شناخت و حرمت و اعتبار آنگاه که میر ویس خان زمام امور را در قندهار به دست می‌گیرد، در نامه‌ای از قاضی عبدالباقی (باقی) غزنوی درباره‌ی برپای داشتن امور شرعی و اقامه نماز جمعه در قندهار استفتاء می‌کند. افزون بر آن میر ویس خان و فرزندش شاه محمود هوتکی، به میان محمد غزنوی ارادت داشته‌اند و او را مرشد و مقتدای خویش می‌دانسته‌اند. این

ارتباط نیز از طریق نامه‌ای که باقی غزنوی به میان محمد غزنوی نوشته است روشن می‌شود. میان محمد غزنوی در نامه‌ای از قاضی باقی درباره معنی و مفهوم و مصداق «ولایت» پرسش کرده و قاضی باقی در پاسخ او نامه‌ای نگاشته و به پرسش او جواب داده است. قاضی باقی ضمن برشمردن وجوه اشتقاق «ولی» و معنای آن، نوشته است:

«این به تحقیق پیوسته که «ولی» مأخوذ از ولایت مفتوح‌الواو به معنای نصرت، یا از ولایت مکسورالواو به معنای امارت است و نیز به معنای ربوبیت و محبت آمده است و کریمه «اللّه ولی الذین آمنوا» مشتمل بر همه معانی است؛ و آن ذات با برکات که مجمع کمالات‌اند، از آنجاست که بهره تمام از هر یک معانی این اسم دارند و در افادت و افاضت دقایق حقایق بر عموم خلائق موصوف و معترف. مقتدای اصحاب سداد و صلاح و پیشوای ارباب فوز و فلاح‌اند و وجود با جود او در اصلاح حال عباد و انجام حصول آمال و مراد آراسته و پیراسته و مظهر و مصدوقه «إِنَّ الطّائِفَتَيْنِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَتْلُوا أَنْ تَنْصَلِحُوا بَيْنَهُمَا» جناب ارشاد مآب چون باطن فیض موطن‌اند، از مواهب آیت «أَلَا إِنَّ أَوْلَىٰ بِاللّٰهِ دَعْوَةُ الْغَافِلِينَ» نور آگین است، مخلصانه... آباد دولت‌اند.»

به باور من این همه تأکید بر «ولایت» و استناد و استشهاد به آیات کلام‌الله مجید به ویژه یادآوری دستور الهی برای برقراری صلح میان دو گروه از مؤمنان که با یکدیگر می‌جنگند و اشارت لطیف بر این نکته که اولیای خداوند از خاندان اشراف و اعیان حزن عامه مردم بری‌اند، باید پیامی مهم به این مرشد و مقتدا در برداشته باشد و آن نیست بر حل اختلاف و شقاق میان شاه محمود شاه اشراف و یا اختلاف شاه حسین هوتکی با شاه اشراف. به باور من قاضی باقی غزنوی آنکه می‌تواند میان آنها صلح و آشتی برقرار کند کسی نیست جز همان مرشد مقتدای روحانی ایشان جناب میان محمد غزنوی. این که میانجیگری قاضی و ارشاد و انداز و اندیشه میان محمد غزنوی در آنان تأثیر داشته است یا نه؟ به بررسی‌های دقیق‌تر نیاز دارد.

باری علاوه بر این قاضی باقی غزنوی نامه‌ای به شخص میر ویس خان، دو نامه به پسرش شاه محمود و برادرزاده‌اش شاه اشراف و فرزند دیگرش شاه حسین هوتکی نوشته است که از آنها نه تنها رابطه قاضی با این خاندان دانسته می‌شود بلکه نقش و جایگاه وی درین مرحله حساس تاریخی نیز به روشنی دانسته می‌شود. افزون بر این قاضی اشعاری به مناسبت‌های گوناگون مانند فتح اصفهان و بر تخت نشستن هریک از آنان نیز سروده است. از دو نامه‌ای که خطاب به شاه محمود هوتکی نگاشته است یکی کوتاه و مانند دیگر نامه‌های قاضی آمیخته‌ای از شعر و نثر است که در آن قاضی از رسیدن نامه شاه محمود احتمالاً پاسخ به نامه قاضی، اظهار شادمانی کرده است.